

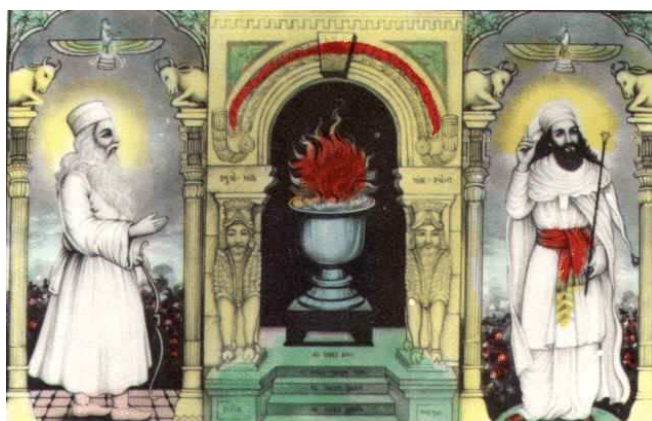


پیشگویی های زرتشت

قسمت اول

ترجمه از متن پهلوی

به اهتمام : صادق هدایت



از کتاب : زرتشت پیامبری که باید از نو شناخت

تألیف : ارباب کیخسرو شاهرخ

درباره ی ظهور وعلایم ظهور

- 1- گشتاسپ شاه پرسید که : این دین چند سال روا (رایج - برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد ؟
- 2 - جاماسپ بیتخش * گفتش که : این دین هزار سال روا باشد ، پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه بمهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ با یکدیگر رشک و دروغ کنند و بان چم (سبب) ایرانشهر (کشور ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومند تر شوند و شهر شهر فراز گیرند
- 3 - مردم به اوارونی (نابکاری - فساد - رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد . از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود
- 4 - به بیدادی به این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بار گران رسد ، و آمار (مقادیر) زرین وسیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند .
- 5- و همه نا بین (نا مریی) و ناپیدا شود و نیز بسیاری گنج و خواسته شایگان بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ بی زمانه (نا بهنگام - ناگهانی) بسیار باشد .
- 6 - و همه ی ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اند ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از ایرانی پیدا نباشد : آن ایرانی با زنا ایرانی باشد .
- 7 - با ن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند و درویشان خود فرخنده نباشند و آزادگان و بزرگان بی مزه رسند ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد .
- 8 - و دختری که زاینده به بها بفروشند و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کد خدایی از ایشان جدا کند (بگیرد) و برادر کهتر برادر مهتر را زند ، و خواسته ازش بستاند و برای بدست آوردن خواسته زور گویدو دروغ گوید وزن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند) .
- 9 - و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود .
- 10- شب با یک دیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند .
- 11 - و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزندی است به چشم خوار دارند و بسیاری مردم به او زدهگی (دربردگی) و بیگانگی و سختی رسند .
- 12 - و اندر وای (هوا) آشفستگی و باد سرد و باد گرم وزد ، و براروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود
- 13 - و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و ویرانی بکند و باران بی موقع بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد .
- 14 - و دبیر را از نوشتن بد آید و هرکس از گفت و گفتار و نوشته و پیمان باز ایستد (خود داری کند) .
- 15 - و هرکس که او را اندک بهی (رفاه) است زندگیش بی مزه و بتر باشد و کلبه نا کرده (نا تمام - خراب) خانه باشد .

* - در جاماسپ نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده ، در اصل پتی اخشاء می باشد و مسینا G . messina به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه می کند

- 16 - سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادگی به تنشان مهمان نباشد (و لیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود) .
- 17 - و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند مهر و دوشام (دلبستگی - علاقه) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد .
- 18 - مردم بر نازود پیر شوند ، و هرکس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند .
- 19 - و شهر شهر ، ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند .
- 20 - و سترگ ورزد (حریص - تماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند و نیز کسی چنانکه باید به کام خویش نرسد .
- 21 - و مردمی که به آن هنگام بد زایند و از آهن و روی سخت تر باشند .
- 22 - و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد و هرکس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد . و مهر دروجی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند .
- 23 - تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد .
- 24 - و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند و هیر (مال و منال) و خواسته به دست انیران (نا ایرانیان) و دروندان (کفار) رسد ، و همه بی دین باشند .
- 25 - و خواسته بسیار گرد کنند ، و بر آن را نخورند ، همه به دست سرداران بی سود (فرومایه) رسد .
- 26 - و هرکس کاری کند کردار او را دیگری نپسندد . و سختی و انانیه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بی مزه شود و به مرگ پناه برند .
- 27 - پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و نا پیدایی (گمنام) با بسیار مردم ، اسپ و سر نیزه برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی (فرمانروایی) خویش در آورد .
- 28 - خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و نا پیدا باشد .
- 29 - پادشاهی (فرمانروایی) همه از ایرانیان بشود ، و به نا ایرانیان رسد ، و بسیاری کیش و آیین گروش باشد ، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را به کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .
- 30 - ترا این نیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپاول) از زمین اروم بیاورد .
- 31 - پس آن خداوند پیروز مند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند .
- 32 - و شهر به چیزی پایند . و بس ستمگری و بیدادی به مردم ایران شهر کنند ، و بس هیر (مال) همگان بدست ایشان رسد .
- 33 - و اندر آن هنگام بد ، مهر و آزر (حرمت) نباشد ، ایشان را مهتر از مهتر و کهر از مهتر پیدا نباشد ، و آنان را هم پشتگی (دستپاری) نباشد .
- 34 - تر این نیز گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بد و دروشک (دغلی) را به هنگام سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند .
- 35 - و نبینند آن کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی ، که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند .
- 36 - آن تازیان با ارمیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور بوشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند)

- 37 - و پس سپندار مذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که « من این بدو انائیه (زبان) را نتابم ، من زیر رو شوم ، و این مردم را زیر و زیر بکنم . آب و آتش را بیازارند ، از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی مردم بدان کنند»
- 38 - و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (بر خورد کنند) ؛ اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که و تینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد ، (در بند شد) و به خداوندی بیوراسپ (ضحاک) از بند برست
- 39 - و بیوراسپ با آن دروج همپرسگی (مشورت) داشت . و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (غلات) می کاهید و ، اگر آن دروج نبود ، هرکس جریبی بکشتی ، 400 جریب بر گرفتی .»
- 40 - در سال 396 مهر (سروش مهر) آن دروج بزند ، و پس هر که جریبی بکارد ، 400 اند انبار کند و اندر آن هنگام سپندارمز دهان باز کند ، بسا گوهر وایوشت (ایو کشست - فلزات) پدید آورد .
- 41 - پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد ، که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گند (جند - دلیر) آراسته دارد ، و شهرها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند تا کار به کام خودش بباشد .
- 42 - و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد ، و به آن کوست (خط - سوی) شود ، و از آنجا سپاه آراسته باز گردد . و از آن فراز (به بعد) مردم ایرانشهر به نا امیدگی گران رسند ، و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویشنگرند .
- 43 - پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پدشخوارگر (دریای مازندران و گیلان) مردی مهر ایزد را ببیند ، و مهر ایزد بسی راز نهران به آن مرد گوید .
- 44 - پیغام به پدشخوار گرشاه فرستند که : « این خداوندی کر و کور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنین کن چنانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»
- 45 - به آن مرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گند (دلیر) و گنج سپه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟
- 46 - آن پیغامبر (فرستاده) گوید که : بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسپارم . او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید .
- 47 - چون گنج به دست آورد ، سپاه گند زایل آراید و به دشمنان شود .
- 48 - و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که : « پدشخوار گرشاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مردم بستانیم ! »
- 49 - و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود ، با بس سپاه گند زابل ، با بس سپاه گند زابل ، به میان ایرانشهر آید ، و با آن مردمان به آن دشت ، چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونها سفید) به سپید رزو (صحرای سفید) کردی ، با پدشخوار گر شاه کوخشش (ستیز) و کارزار فراز کند .
- 50 - به نیروی یزدان ایرانشهر و فره کیان و فره دین مزدیسنان و فره پدشخوار گر و مهر و سروش و روشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند . و از ایشان بهتر آیند ، از دشمنان چندان بکشند ، که مره (شمار) نتوان گرفت .
- 51 - و پس سروش و نیرو سنگ پشوتن ، پسر شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند .
- 52 - و پسر شما پشوتن برود با 150 هاوشت (امت- طلبه) که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست من به رفش ، تا به پارس آنجاییکه آتشن و آبان نشسته اند (برقرارند) آنجا پشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند) .
- 53 - چون پشت سر برود ، زوهر (چربی یا آب مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند ، و دروندان (خبیثان) و دیوسنان (دیو پرستان) را چنان به او سیهند ، (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشکد .
- 54 - و هنگام گرم بشود (سرآید) وهنگام میش اندر آید و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین به پدید آید ، و انا ئیه (زبان) و دروشک (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بباشد .

- 1- گشتاسپ شاه پرسید که : پس از آنکه دستورات مینویی (روحانی) به ایران شهر آیند ، و آن انداوزه (بتکده) را زند ، (ویران کنند) و جهان را از اپاد یاوی (آلودگی) به پاکی و بی آلایشی گردانیده باشند ، چه هنگام وزمانه رسد ؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهدد (پادشاه-فرمانروا) باشند ؟ جهان را چگونه رایینند ؟ (اداره کنند) داد داستان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشید و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آیین باشد ؟
- 2 – جاماسپ بیتخش گفتش که : اندر هنگام هوشیدر 18 خداوند باشند . اندر آن هنگام پتیاره (آفت – بلا) کم باشد ، دروج (دیو) و گرگ سرده (نوع) به او سیهد (تباه شود) ، کار دادستان نه از داد بلکه از هات مر (زبردستی) کنندسال و ماه روز کمتر باشد .
- 3 – چون از هزاره هوشیدر پانصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید ، و دین را روا (رایج) کند ، از نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.
- 4- پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند ، همه ی دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به او سیهند ، (ویران کنند – بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (حصار) بیرون آیند، و جهان را باز بیاراند.
- 5 – پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ (ضحاک) را از بند برهاند ، جهان را فراز گیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.
- 6 – پس اورمزد ، سروش و نیروسنگ را بفرستد ، « سام نریمان را بینگیزند!» ایشان روند و سام نریمان را بینگیزند، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و به سوی آزی دهاک (ضحاک) شود.
- 7 – ازدهاک که سام نریمان را بیند، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان : هریک دوستیم ، به باور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم !»
- 8 – سخن سخن ننیوشید (نشنود) و او گزری و او گزری بر سر آن دروند (خبیث) زند. آن دروند به سام گوید که : مرا مزن! تو خداوند من و من سپه سردار باشیم ، ای جهان را با هم بداریم ! و سام سخن آن دروند را نشنود ، و گزری دیگر برسر آن دروند زند و او بمیرد .
- 9 – پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد ، و به جهان روا کند.
- 10 – پس نیرو سنگ و سروش برونند ؛ کی خسرو سیاوشان ، توس نوزران و گیوگودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند ، مردمان گیتی همه هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .
- 11 – اهریمن و گشادگان (زاد و رود) او را بر دام اورمزد هیچش کار نباشد . پس دیو آرزو به اهریمن دراید (هرزه درایی کند) که : « تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!»
- 12 – پس اهریمن پیش تهمورس آید : « مرا خورش باید، خورش من تو مهان (گران – زیاد) باید داشت ؟ » نشنود
- 13 – از این رو اهریمن به آرز (دیوآز) در آید که : « برو ، تو همه دیو و دروج خرفستر (جانوران مودی) و دام من بخور ! » دیو آزرود همه دام و دهش اهریمن را بخورد .
- سپس گوید که : « سیر نشدم ! » پس دیو آرز و اهریمن نزار و ناتوان باشند .
- 14 – پس سوشیانس سه یزش (مراسم مذهبی) فراز کند ؛ نزدیست (نخست) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به هاون گاه (فجر) کند همه مردمان برخیزند؛ چون یزش به رپیتون گاه کند مردمان زنده شوند؛ چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش(بی رنج) باشند ؛
- 15 – چون یزش به اویسر و ترم گاه کند مردم همه دوگانه (نر و ماده) پانزده ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن گاه کند * شهرویر همه کوهها به جهان بتاود، ایوشو ست (فلزات) به همه جهان باز ایستند ، همه مردم به روی گداخته بگذارند، و چنان اویژه و روشن و پاک شوند که خورشید به روشنی .

16 - اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه، انوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند ، آنان را چنان باشد که به کام خواهند .
فرجفت (انجام شد) به درود و شادی و رامش .

(پایان در هفدهم)

دنباله نخستین

- 1- گشتاسپ شاه پرسید که : سیج (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار ، تگرگ سرخ چند بار باشد ؟
- 2 - جاماسپ بیتخش گفتش، سیج گران سه بار باشد : یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد .
- 3 - نیاز چهار بار باشد : یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگران ، و یکی به سر رفتن هزاره زرتشتان باشد.
- 4 - گزند گران سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگران و یکی به سر (انجام) هزارهی زرتشتان.
- 5 - برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد : یک به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.
- 6 - کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا-آسمان) ستیزه کرد و یکی به آن شما باخیون سپید (هون سفید) که دین را جادو کرده ، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که بهم آیند ترک تازی و ارومی چون با آن دهدد (پادشاه) ستیزند .

دنباله دوم

- 1 - گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسر من، دخشه (علامت) و نشان چه نماید ؟
- 2 - جاماسپ بیختش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان به جهان پدیدار شود :
- 3 - یکی اینکه شب روشنتر باشد
- 3- دوم اینکه هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد) و به خراسان باز گردد.
- 5 - سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.
- 6 - چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکن) که اندر آن زمان کنند، زود تر و بیشتر (به مقصود) رسند .
- 7 - پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند.
- 8 - ششم اینکه بتران را نیکی پیش باشند .
- 9 - هفتم اینکه دروج از سهمنا کتر باشد .
- 10 - هشتم اینکه بند افسون که اندر زمانه کنند دوست تر (?) دارند.
- 11 - نهم اینکه خرفستران (جانوران مودی) ، مانند پلنگ و گرگ و چهار زنگ (چهار پا) را زیان پیش باشد.
- 12 - دهم اینکه بد آگاهان بردین دستوران فسوس (مسخره) پیش کنند .
- 13 - یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد ، به ایشان زور و ناراستی گران گویند.
- 14 - دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشایند .
- 15 - سیزدهم اینکه وشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر، دهی (درشتی) باشد .
- 16 - چهارم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیزومانتر (زبرک - زرنگ تر) باشند و نیز به زودی به مرگ رسند.
- 17 - پانزدهم اینکه آزرمان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و دروغ داوری و زور گواهی پیش کنند. مرگ زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به همه کشور رسد.
- 18 - پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زند مرزد (دوباره تصفیه کند) .
- 19 - شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید وزره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب باشد

پایان قسمت اول